کمونیستها عاردارند کهمقاصد ونظریاتخویشرا پنهان سازند . آنها آشکارا اعلام میکنند کهتنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود ، از راه جبر وصول بهدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند ، پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهد ولی جهانی را بدست خواهد آورد . "

مانیفست حزب کمونیست

سرمقاله

دموکراسی انقلابی یا "دموکراسی اسلامی"؟

طبقه کارگر ایران تنها به شرطی قادر خواهد بود انقلاب آتی را با طعانه بثمر رساند و بادر هم شکستن ارکان سلطه ارتجاع ، آزادی واقعی مردم یعنی جمهوری دمکراتیک انقلابی را ، که فوری ترین موضوع و مسئله انقلاب حاضر است بر ویرانه های ماشین بوروکراتیک نظامی بورژوازی بنا نماید ، که همواره با دقت تمام در سنهای اساسی و تاریخی جنبش انقلابی را ، چه در فاصله ۵۶ـ۵۷ وسپس ۵۷ـ۶۰ وبالاخره آن دوران سیاه ارتجاع که از سال ۶۰ بدینسو سلطه ضد انقلاب تا کنون ادامه دارد پیشاروی خود داشته باشد .

همانا در این فاصله و بخصوص سالهای ۵۶ـ۶۰ طبقات گوناگون اجتماعی تا حدود بسیار قابل ملاحظه ای بر امد نموده ، منظور و اهداف خویش را که در جنبش انقلابی یا در قبال آن تعقیب میکردند ، به عرصه عمل کشانیدند . همگی جریانات سیاسی طبقاتی به صحنه نبرد وارد شدند و بنحو پراتیکی مقاصد آمال و تمایلاتشان را بمنصه ظهور رساندند و معلوم نمودند با چه روش و بکمک کدام وسائل درصدد تحقق این مقاصدند .

از جمله درسهای بزرگ انقلاب ایران ، بررسی محتوی طبقاتی برنامه های سازمانهای سیاسی و شیوه دستیابی به این برنامه هاست .

"برای اینکه بتوان بماهیت مبارزه حزبی پی برد نباید به گفتار باور داشت بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود ، این بررسی نباید آنقدرها در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود می گویند ، بلکه باید در اطراف آن چیزی باشد که این احزاب بدان عمل مینمایند ، و نیز در اطراف این باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در اموریکه پای منافع حیاتی طبقات مختلف جامعه یعنی ملاکین ، سرمایه داران ، دهقانان کارگران و غیره بمیان میاید

بقیه در صفحه ۲

ضمیمه
مبارزه طبقاتی و ضد انقلاب بورژوازی (۳)

چگونه رفتار مینمایند": * انقلاب با برهان قاطع بی چون وچرای خودنشان داد با پوزیسیونهای بورژوازی، بشکل های خرده بورژوازی و سازمان سیاسی طبقه کارگر با تکیه بر کدام برنامه ها در مرحله کنونی انقلابی ایران از کدام منافع پاسداری مینمایند. این درسی است که بی تردید فراموش نمودن آن، حتی برای لحظه ای، بمنزله چشم پوشی از عمده ترین دستاوردهای جنبش انقلابی میباشد. برای پرولتاریا مطلقا ضروریست تا بر ماهیت مقابله لیبرالها و مجاهدین با دمکراسی انقلابی بر هبری طبقه کارگر "از لحاظ اینکه کدام منافع طبقاتی خدمت میکنند و برنامه اشان از چه قرار این منافع را مطرح میسازند بشناسد. باسخ - گوئی بدین مسئله، نمایانگر تمایلات گوناگون درون جنبش کارگریست.

جنبش انقلابی ۶۰ - ۵۶ با صلابت و تحکم ثابت نمود لیبرالها بر هبری مسلکی و سیاسی بازرگان - بنی صدر حزب فراکسیونی بورژوازی است که از بدو امر متحدانه با حزب جمهوری اسلامی حتی قبل از قیام توده ای بهمن ماه، دستگاه سرکوبگر رژیم قبلی را به تصاحب درآورده و با انتقال ماشین دولتی از دستی بدست دیگر، با انتقال آنچه غنیمت عمده اشان محسوب میشد، "انقلاب" را پایان یافته اعلام داشتند و به حفاظت ارکان اساسی رژیم گذشته پرداختند. برای بورژوازی سلطنت طلب ایران (چه لیبرالها و چه حزب جمهوری) "انقلاب" نمیتوانست معنا و مفهومی جز همین انتقال قدرت دولتی و کسب تفوق در صفوف بورژوازی و تسهیم در حاکمیت سیاسی داشته باشد. هر دو حزب چون به حاکمیت سیاسی دست یافتند بر ضد قیام مردم در بهمن ماه و جنبش انقلابی نوینی که پس از آن سیر تعالی را در پیش گرفت، سرکوب و تشدید تضییقات پلیسی را در دستور روز قرار دادند. اینده و حزب ماهیت خود را بصورت دشمن حقیقی دمکراسی انقلابی و آزادی مردم یعنی کارگران، دهقانان، توده های خرده بورژوازی شهری مدت پیوسته به اقتضای رقابت با جناح دیگر بورژوازی از "آزادی"، "جمهوری" و "مردم" سخن می گفت. اما مگر همین حزب نبود که فعالانه در سازماندهی اصلی سرکوب انقلاب، جنبش کارگران، دهقانان و توده های خرده بورژوا دمکرات میکوشید و از مجریان مرحله بمرحله آن بود؟ مگر چکمه پوشان حزب لیبرالی به زعامت بازرگان و بنی صدر نبودند که دست در دست خمینی - بهشتی سوگند یاد میکردند که تا انهدام خانه به خانه انقلاب از پای نخواهند نشست؟ مگر جدوجهد لیبرالها مصروف آن نشد که وسائل سلطه ارتجاع بورژوازی، ماشین بوروکراتیک نظامی دولتی را بر علیه مردم مسترده تر و متمرکز تر ساخته و در حفظ سرمایه داری وابسته ایران، و تامین منافع ملاکین، سرمایه داران و امپریالیسم و استحکام بخشیدن به پایه های جمهوری اسلامی از هیچ اقدام عملی فروگذار نکردند؟ آن "آزادی" که لیبرالها سالها سنگش را بر سینه میکوفتند در چهارساله ۶۰ - ۵۶ با تالانگری علیه انقلاب چهره واقعی خود را به عیان متجلی ساخت، که "آزادی" در نزد لیبرالها شعاری عوامفریبانه جهت تبدیل توده ها به سیاه لشکر حزب لیبرالی در مبارزات فراکسیونی بوده است؛ آنان به شعار "آزادی" توسل می جستند تا در پناه تشعشع کاذبانه آن هر حرکت انقلابی و آزادیخواهانه ای را با کلوله توپ باسخ دهند و دادند. هرچه لیبرالها موقعیت خود را در حاکمیت سیاسی بیشتر از کف رفته دیدند فریادهای "آزادیخواهانه" اشان بیشتر بلند میشد، سرکوبگران آزادی و مردم تنها بدینها به منافع خویش و برضد انقلاب به "آزادی" و "مردم" می آویختند. برای لیبرالیسم "آزادی" موضوع مقابله با رقیب فراکسیونی، برای تصرف یک کرسی وزارت، چند نماینده پارلمانی و ... میباشد. دوره سه ساله انقلاب ۶۰ - ۵۷ با وضوح بیمانندی میآموزد که چگونه از طریق درهم خردکردن ماشین دولتی بورژوازی و ساقط نمودن جمهوری اسلامی بر هبری طبقه کارگر نمیتوان به سمت آزادی واقعی مردم، جمهوری دمکراتیک انقلابی رفت و الا با ایدئولوژیک سیاسی لیبرالها، با بازرگانها، بنی صدرها، سحابی ها ... سپردکه تنها میتوانند به ابقای ارتجاع و ارکان آن یاری رسانند، زیرا آنها برای نابودی جمهوری اسلامی و ارکان آن تلاش نمی کنند، آنها فقط میکوشند "جمهوری اسلامی" را دمکراتیک کنند، یعنی آنرا وادار سازند تا آنها را در قدرت سهیم نماید! "جمهوریخواهی" لیبرالی دست کمی از "آزادیخواهی" آنها ندارد. "احزاب سرمایه داران، هروقت مردم بر سلطنت فائق آمده اند همیشه با جمهوریخواه بودن موافقت کرده اند فقط بدین منظور که بتوانند از امتیازات سرمایه داران و فرمانروائی مطلق آنان بر مردم دفاع نمایند". * جمهوری که لیبرالها از آن دفاع میکنند، همان جمهوری اسلامی است که فقط باید "دمکراتیک" شود! جمهوری اسلامی که جز سلطنت مطلقه مذهبی ولایت فقیه نیست. لیبرالها در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، همان لیبرالهای "طرفدار قانون اساسی" در اپوزیسیون شاه هستند: شاه سلطنت کند و ملت (بورژوازی!) حکومت لیبرالها فقط خواهان کرسی های وکالت و صدارت در جمهوری اسلامی اند! لیبرالها با شامه سیاسی مختص بخودی احساس میکنند که برای سلطه بر مردم و حفظ منافع سرمایه داران باید "جمهوریخواه" بود! ولی جمهوریخواهی آنها عملا جز سلطنت بورژوازی نبوده است.

درخشندگی کاذب و عوامفریبانه چنین "آزادی - خواهی" لیبرالی در جریان جنبش انقلابی ۶۰ - ۵۷ البته مطابق معمول کلیه جنبشهای انقلابی، بیش از همه خرده بورژوازی - و در اینجا خرده بورژوازی شهری را که مجذوب "دمکراسی خالص" است، هیجان زده میساخت. و درست به علت همین "هیجان معمولا نه دوسازمان عمده خرده بورژوا دمکرات توسط بورژوازی و تظاهرات "دمکراتیک، انقلابی" آن تحقیر شدند و بزرگترین خیانت را به امر انقلاب در زندگی سیاسی خویش ثبت نمودند. در غیاب پرولتاریای متشکل و نیرومند کمونیست، آنها که بر سکوهای خطابه و وعظ مبارزه برای "دمکراسی"، "منافع خلق" و "آشتی ناپذیری برخد "ارتجاع و امپریالیسم" را وعده میدادند پله به پله بدام بورژوازی در غلطیدند.

پس از قیام، سازمانهای خرده بورژوازی و سران عمده آن، جمهوری اسلامی را که بر بستری متضاد قیام و بهمدستی امپریالیستی و با استفاده از تجربه بیشتر سیاسی، کارآزمودگی تشکیلاتی و قدرت ثروت و سرمایه بورژوازی بر از یکه قدرت دولتی تکیه زده دستآورد انقلاب داشتند، خواسته ها و اهداف "نیمه دمکراتیک" خود را به طاق نسیان نسپرده و خواستهای رفرمیستی را که بتدریج محدودتر میشدند بلکه خرد ساختند و بجای اتکا به توده ها و پرورش روح انقلابی برای یک انقلاب واقعا دمکراتیک و بپوستن به نکانه جریان حقیقتا انقلابی قاطع یعنی پرولتاریا تمامی فعالیت خود را به رفع این یا آن "نقیصه" "انحراف" و نشانه گیری این یا آن "بقایای ارتجاع"

بقیه در صفحه ۲۳

* احزاب سیاسی در روسیه . لنین

* درسهای انقلاب . لنین سپتامبر ۱۹۱۷

وامپریالیسم "معطوف ساخته و آماج های واقعی را که توده ها هنوز برای آنها می جنگیدند نتوانستند و نمی توانستند درک کنند. سازمانهای خرده بورژوازی ابتدا راه رفرمیسم ـ تزلزل را در پیشگاه ارتجاع طی کردند و سپس هرکدام در مبارزه طبقاتی جاری به جناحی از بورژوازی گره خوردند.

چریکهای فدائی خلق به "زائده مارکسیست" حزب جمهوری اسلامی تبدیل شدند. آنها حزب جمهوری را ـ "هر و راه رشد غیرسرمایه داری" و "دارای پتانسیل عظیم دمکراتیک، انقلابی و ضد امپریالیست به طوریکه قادر به بنای سوسیالیسم نیز هست، جلوه دادند. آنها، در گام بعدی دمکراتیسم ناپیگیر و متزلزل خرده بورژوائی خود را به اپورتونیسم خروشچفی تکمیل کرده و برای همیشه به نیروئی ضد انقلابی تحول یافتند، نیروی که "حاکمیت ضد انقلاب بورژوازی" را همان "حاکمیت خلق" (معرفی مینمود).

مجاهدین، که دوشادوش چریکهای فدائی مقدمتا از "خمینی مبارز و مسلمان" (سال ۵۷) و سپس از کابینه بازرگان و "حکومت موقت اسلامی" به دفاع برخاستند در جستجوی "مصلح اجتماعی" آرزوهای خود، مقابل سوگندهای آزادیخواهانه لیبرالها زانو زده و به قوای کمکی منازعات درونی بورژوازی مبدل گردیدند. اگر چریکهای فدائی ... مرعوب شعارها و هیاهوی "ضد امریکائی" جناح حزب شدند، مجاهدین در دفاع از "حاکمیت همه" "مردم" به معنای "حاکمیت تمامی فراکسیونهای بورژوازی"، لعن و نفرین ابدی خویش را نثار جناح "انحصارطلب" حزب جمهوری ساختند. با حدت یابی درگیریهای فراکسیونی بورژوازی، مجاهدین و لیبرالها پیوندشان را تنگ تر نمودند تا آنجا که عمده ترین شعار خود یعنی "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را مستقیما از انبان لیبرالی بازرگان بیرون کشیدند و به یگانه شعار "انقلاب" ارتقاء دادند. مجاهدین از "برنامه" شوراهای خود که هنوز دمکراتیسم ناپیگیر خرده بورژوازی را متجلی میساخت، بسود برنامه لیبرالی بتدریج دست شستند. ریاست جمهوری خود را، با رای نهائی به بنی صدر بالاخره در وجود یک لیبرال یافته و همه قوای خود را برای حفظ موقعیت رئیس جمهور قانونی، یعنی دفاع از قانون جمهوری! که وی را بر مسند نشانده بود، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بمیدان کشیدند. زمانیکه هرگز چنین قوائی را بدفاع از انقلاب به تحرک وانداشته بودند!

این سرنوشت ننگین دو سازمان خرده بورژوائی ناشی از حادثه و اتفاق نبوده، برعکس محصول موقعیت اقتصادی خرده بورژوازی میباشد.

"مسلما هرکس دیده است که چگونه صاحب کاران خرده پا (و بطور کلی خرده بورژوا) تقلا دارند و جوش و جلا میزنند تا "برای خود آدمی بشوند" به کارفرمای واقعی بدل گردند و بمقام یک "ارباب" "پروپا قرص" یعنی بمقام بورژوازی ارتقا یابند. تا زمانیکه سرمایه داری حکمفرماست صاحب کار خرده پا (و بطور کلی خرده بورژوا) چاره دیگری ندارد جز اینکه یا خود را بمقام سرمایه داران برساند (چیزیکه در بهترین حالت از هر صد نفر صاحبکار کوچک برای یکنفر میسر است) یا اینکه بمرحله صاحب کاران ورشکسته یعنی نیمه پرولتاریا سقوط نماید و سپس به پرولتاریا مبدل گردد. در سیاست نیز عین این قضیه صادق است: دمکراسی خرده بورژوازی و بخصوص سران آن به بورژوازی گرایش دارند. سران دمکراسی خرده بورژوائی توده های خود را با وعده و وعید و اطمینان به امکان سازش با سرمایه داران بزرگ تسکین میدهند و در بهترین حالات از سرمایه داران برای قشر فوقانی کم عده توده های زحمتکش گذشتهای ناچیز بسیار کوتاه مدت می گیرند. ولی این دمکراسی خرده بورژوائی در کلیه مسائل قطعی و مهم همیشه دنباله بورژوازی بوده و بشکل زائده ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است.■

سازمانهای خرده بورژوا ناتوان از فهم مبارزه طبقاتی انقلابی، همه نیروها و طبقات متخاصم را در چهارچوب گسترده و تعبیرپذیر "خلق" که هرگز به تعیین دقیق طبقات متشکله آن و رابطه این طبقات با یکدیگر نمی پرداختند، ریخته و مناسبات فی مابین ضد انقلاب و انقلاب را به مناسبات درون خلق تفسیر نمودند. جنبش پرولتاریای انقلابی، دهقانان و زحمتکشان شهری و ملل تحت ستم و بطور کلی جنبش دمکراتیک انقلابی نوین را که ناگزیر و بطور عینی علیه جمهوری اسلامی و امپریالیسم صورت میپذیرفت بمثابه خلل و خدشه در "وحدت صفوف خلق"، "آبریزان آسیاب امپریالیسم"، "جنگ برادرکشی"، "چپ روی کودکانه" و حتی "سوء تفاهم" میدیدند. سازمانهای خرده بورژوائی در این "سوء تفاهم" با بورژوازی "تفاهم" مییافتند، زیرا هر اندازه ترقی انقلاب در گرو اتحاد و مبارزه مسالمت ناپذیر و بیکرانه طبقه کارگر، دهقانان و ملل تحت ستم بر علیه ارتجاع و امپریالیسم بود، آنها بمداحی همین جمهوری و جستجوی "انقلاب" در جناحهای بورژوازی خود را مشغول کرده، روح انقلابی و مبارزه توده های وابسته بخود را شکسته و با وعده و وعید دلگرمی بدانان نسبت به بورژوازی میدمیدند. در هنگامه نبرد خونین انقلاب و ضد انقلاب، سران خرده بورژوازی موضع متزلزل، ناپیگیر، بیطرف و نهایتا بیطرفی جانبدارانه از ارتجاع تا جانبداری قطعی از آنرا طی نمودند. آنها با بروز جنگ ارتجاعی میان ایران و عراق، که در نتیجه ادامه سیاست ارتجاع حاکم هر دو کشور و امپریالیسم در منطقه بوجود آمده آنرا عادلانه و محق از سوی ایران ارزیابی کردند، و قوای خود را بمیدانهای جنگ گسیل داشتند ـ تا بمانند و در خون بیکار کنند" و از "میهن انقلابی" دفاع نمایند ـ و مجاهدین حاضر شدند میلیشیا را تحت فرماندهی جمهوری اسلامی درآورند، همان میلیشیائی که اکنون افتخار میکرد تا بحال "در کردستان یک گلوله نیز شلیک نکرده است"!

حزب جمهوری اسلامی با استعانت از این تزلزل جانبداری و خیانت سازمانهای عمده خرده بورژوازی به انقلاب (یعنی نه فقط به پرولتاریا و دهقانان بلکه همچنین به توده های خرده بورژوا دمکرات شهری) و ضعف و پراکندگی تشکیلاتی جنبش کارگری و کمونیستی و جنبش انقلابی قادر گردید بر انقلاب فائق آید و در عین حال فراکسیون لیبرالی را که دیگر در شرایط افت انقلاب نیازی به چکمه پوشانش نبود، با کودتای ۶۰ از میدان قدرت سیاسی مستقیم بدر راند. "آزادی و انقلابی" که مجاهدین (و سایر سازمانهای خرده بورژوازی شهری ایران) پی می گرفتند به رفرمیسم، سازشکاری و دنباله روی محض از بورژوازی در لحظات قطعی کشیده شد. ۴ سال مبارزه انقلابی کارگران دهقانان و ملل تحت ستم ایران بطرز نیرومندی ثابت نمود یگانه راه پیروزی انقلاب ایران اتحاد بین قوای انقلابی به رهبری پرولتاریا و مبارزه قاطعانه برای انهدام ارکان اساسی ضد انقلاب و برقراری آزادی است. سازمان مجاهدین خلق در این مبارزه عملا راه لیبرالیسم را در مقابل جنبش و نیروها واقعی انقلاب پیش گرفت: اینست درس بزرگ تاریخ انقلاب ما!

در تابستان ۱۳۶۰ این لیبرالیسم بطور قطع جای خود را در مرکز برنامه و سیاست مجاهدین تحکیم کرد. میثاق وحدت آیا جز میثاق با اپوزیسیون بورژوازی است؟ خرده بورژوا که در هئیت "خلق" طبقات اجتماعی متخاصم را مستحیل میکند و آشتی میدهد تا بر عدم درک خویش از مبارزه واقعی پرده افکند و در پی بورژوازی بخزد، لیبرالها را رسما وارد این مجموعه ـ خلق ـ نمود. مبنای این میثاق قانونیت ریاست جمهوری بنی صدر، یعنی "قانونیت" جمهوری اسلامی میباشد!

×درسهای انقلاب ـ لنین ۶ سپتامبر ۱۹۱۷

بر طبق برنامه شورای ملی مقاومت که سازمان عمده آن مجاهدین است، رئیس جمهور [illegible] به همراه مجاهدین (که سمت‌های مهم نخست وزیری و غیره به فرمان رئیس جمهور دست یافته‌اند) در طریق "جمهوری دمکراتیک اسلامی" که پس از سرنگونی غاصب و انحصارگر جمهوری اسلامی "باید بوسیله "دولتی موقتی" بنا شود، می‌جنگد. مطابق "کم و بیش" "برنامه سیاسی" مجاهدین است. این برنامه سیاسی حاکی از آنست که شورای ملی مقاومت برپاست جمهوری بنی صدر و با کابینه رجوی (نخست وزیر انتصابی لیبرالها!؟) باید پس از "قیامی شکوهمند" قدرت را بدست بگیرد و شرایط را برای استقرار "جمهوری دمکراتیک اسلامی" (مجلس موسسان - رفراندوم و غیره) مهیا سازد. اعتصابات و تظاهراتی که تحل "مبانی" دولت موقت اند سرکوب میگردند، کارگران از آزادی اعتصاب برخوردار نخواهند بود و بایستی کلیات باید بدولت موقت "ایمان داشته باشند". احزاب سیاسی مشروط به توافق و عدم مبارزه علیه "دولت موقت" آزادند. دهقانان با زمین باید تابع و منتظر "مراحم" بوروکراتیک باشند و سر خود "دست به اقدام نابجا" نزنند. ملل تحت ستم باز هم می‌بایستی به پیروی از شوونیسم فارس تن سپرده و خللی به "تمامیت ارضی کشور" وارد نسازند، زیرا ارتش نباید دست بخورد. شوراها "مطابق قانون" فقط ارگانها و وسایلی مشورتی اند و در پایان کار دوباره مذهب رسمی "شیعه اثنی عشری" وجود خواهد داشت که قوانین و "عدالت" و "قسط" بر پایه آن "تنظیم" خواهند شد و با زنان بر خلاف "جمهوری اسلامی" - با بد اسلامی رفتار شود! در یک جمله: قدرت سیاسی در ید بورژوازی ابقاء میگردد و ارکان و بنیاد حکومت ارتجاع دست نخورده و هرکس بدانها تعرض کند از قبل شایستگی سرکوب خود را نشان داده است. "حکومت آتی مجاهدین حکومت "عدل علی" و "قسط اسلامی" یعنی جمهوری دمکراتیک اسلامی" میباشد. در آن جائی برای مبارزه ضد امپریالیستی موجود نیست بجز کلیات (تک تک بندهای این برنامه از انقلاب رو بگردان و منکوب لیبرالیسم است و با خواسته‌های واقعی انقلاب در تضاد فاحش بسر میبرد) و در ماهیت خود جز برنامه‌ای علیه مصالح پرولتاریای انقلابی و بطور کلی جنبش انقلابی دمکراتیک توده‌ها را حمل نمی کند. روح برنامه و هراس از طبقات انقلابی، که مبادا قدرت را بچنگ آورده و ماشین دولتی را درهم شکنند، تشکیل میدهد. پیشاپیش احتیاطات لازمه انجام گرفته و تمامی مجاری دمکراسی انقلابی پرولتری بسته و محکوم شده‌اند تا اینکه حکومت مذهبی (جمهوری اسلامی) آنچه امروز منفور توده‌ها بوده و عمیق ترین انزجار انقلابی را برمی‌انگیزد و فردا لاجرم در انقلابی که به ریشه دست میبرد سنگی بر روی سنگ آن برجا نخواهند گذاشت محفوظ، تقدیس و "هدف انقلاب" (مجاهدین) میگردد (ترس از اقدام توده سرتا پای برنامه را به جبین). رذالت و ننگ لیبرالی آکنده است. لیبرالها با حساسیت طبقاتی خود که با دقت هواسنج کار میکند بخوبی دریافته‌اند که هر آینه انقلاب آتی تحت رهبری دمکراسی انقلابی پرولتری فرا رگیرد، نمی‌تواند بیرحمانه و بشیوه‌ای ژاکوبنی همگی مظاهر رژیم کهن و بنیادهای آنرا به نیروی قهر و جبر توده‌ها درهم خرد نکند و آزادی مردم را به ارمغان نیاورد. آنها که خود سالها سرکوبگر این آزادی بوده‌اند، در برنامه مجاهدین راهی را پیش پای انقلاب میگذارند که رفرم ساده و سطحی رژیم موجود را انجام خود داند، لیبرالی حفظ بنیادهای رژیم بورژوازی و حکومت مطلق سرمایه داران و ملاکین میباشند و با هرگونه آزادیخواهی تضاد دارد. بهمین سبب در مقابل دمکراسی انقلابی پرولتری، "دمکراسی اسلامی" و در مقابل "جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان"، "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را قرار میدهند تا بموقع وقایع پیش و پس از قیام بهمن ماه را تکرار کنند. دمکراسی اسلامی همان لیبرالیسم است.

آیا واقعا از جهت مضمون تفاوتی میان برنامه لیبرالها و مجاهدین میتوان تشخیص داد؟ خیر! این همان لیبرالیسمی است که میخواهد به قانون اساسی جمهوری اسلامی اندکی رنگ و لعاب رفرمیستی بزند تا بدان تداوم بخشد. آیا این برنامه انقلاب است؟ خیر! این برنامه اساسی ترین مسائل انقلاب، مسئله قدرت دولتی، ماشین دولتی طبقات انقلابی، شیوه و وسائل انقلابی را [illegible] لیبرالها پاسخ میدهد. برنامه‌ای ضدانقلابی که با یک لفظ عوامفریب و خرده بورژوا منشانه دمکراتیک اعمال سلطه بورژوازی را تسلیح میکند و از هم اکنون انقلاب کارگران و دهقانان را خفه میسازد و همه انواع ستمها، ماشین و ارکان سیاست بورژوازی و حکومت وی را تحت نام "قسط اسلامی" صیانت مینماید. ما دامیکه توده‌های وسیع مردم (و از جمله توده‌های خرده بورژوازی) هنوز به لیبرالیسم و برنامه مجاهدین پایبند باشند، و امید خود را به جمهوری اسلامی رفرم شده یعنی جمهوری دمکراتیک اسلامی ببندند، ما دامیکه جنبش کارگری برهبری کمونیستها توده‌های گسترده دهقانان و خرده بورژوازی شهری را به مبارزه متحدانه با هدف دمکراسی انقلابی و آزادی برای مردم نکشانده، پیروزی انقلاب بر ارتجاع و امپریالیسم در ایران ناممکن خواهد بود. دمکراسی شکل دولت است، مضمون حقیقی همه دولتها دیکتاتوری طبقه معین میباشد. سوءاستفاده از کلمات رایج ترین پدیده در سیاست است. ما شاهد هستیم که چگونه طرفداران بورژوازی و حزب جمهوری خود را "کمونیست" میخواندند و شاهد هستیم که یکدوجین "احزاب ضدانقلابی" جهان خود را جانبدار رقیب "انقلاب" می‌نمودند. اینکه لیبرالها از "دمکراسی" و "دمکراتیک" بودن خویش جلوه می‌فروشند و با مجاهدین با یک کلمه "دمکراتیک" میخواهند "جمهوری اسلامی" را نجات دهند، نمیتوانند تمایلی جز فریب توده‌ها را علنی سازد. آنکس که به انقلاب فکر میکند و برای آن مجاهدت میورزد، تنها بدان اکتفا نمی‌نماید که خواهان "حکومت انقلابی" باشد.

"درلحظه معینی از تکامل بیهوده بودن روبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه به رسمیت میشناسند. اکنون وظیفه اینست که تصریح شود چه طبقاتی بخصوص باید روبنای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند. بدون چنین تصریحی شعار انقلاب در لحظه فعلی شعاری پوچ و بی‌مضمون خواهد بود، زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم شاهزادگان بزرگ را "انقلابی" میکند و هم.... بدون چنین تصریحی درباره وظایف پیشرو دمکراتیک طبقه پیشرو جای سخنی هم نخواهد بود. و اما این تصریح عبارتست از شعار دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان. این شعار هم طبقاتی را معین میکند که "سازندگان" جدید این روبنای جدید میتوانند و باید به آنها اتکا نمایند، و هم خصلت این روبنا را (دیکتاتوری "دمکراتیک" که از دیکتاتوری سوسیالیستی متمایز است) و هم شیوه ساختمان آنرا (شیوه دیکتاتوری یعنی سرکوب قهری مقاومت قهری و نیز مسلح ساختن طبقات انقلابی مردم)." ■

دمکراسی اسلامی که با دقت سعی دارد مضمون حقیقی طبقاتی خود را از دید توده‌ها پنهان دارد، در واقع دیکتاتوری بورژوازی، سرمایه داران و ملاکین میباشد. منافع آنها را منعکس میسازد. این "دمکراسی" فقط و فقط نشان میدهد، توسعه جنبش انقلابی، که خواه ناخواه تاثیر عمیقی بر انقلاب آتی ایران نهاده است، و توده‌ها را با مسائل مهمی

■ دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، لنین

از انقلاب آشنا نموده ، و اینکه روز بروز عده ٔ هر چه بیشتری از مردم به ضرورت انقلاب مجدد پی میبرند، بورژوازی را نیز به تلاش واداشته تا جنبش توده ای را به تحت سیادت ورهبری خود در آورد .

در انقلاب ما فقط دو نوع دمکراسی میتواند مطرح باشد : یا "دمکراسی اسلامی" یعنی شکست انقلاب و تسلیم آن به رهبران بورژوازی یا دمکراسی انقلابی پرولتری یعنی پیروزی انقلاب و برقراری دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان بر علیه ارتجاع و امپریالیسم ، شق ثالثی وجود ندارد . مجاهدین مذبوحانه کوشیده اند تا وانمود سازند این لیبرالها هستند که "دمکرات" و "انقلابی" شده اند و بدنبال "سازمان ما" براه افتاده اند . اما حقایق قوی تر از ادعا هستند . لیبرالها مدتهاست که بشیوه "شاهزادگان" و "بانیان جمهوری اسلامی" ، "دمکرات و انقلابی" شده اند . این چه حقیقتی را ثابت میکند ؟ اینکه امکان پیروزی کارگران و دهقانان در انقلاب آتی رو به افزایش است و اینکه عوامفریبی "جمهوری اسلامی" دیگر کفایت نمیکند ولی مگر برنامه و خطمشی سیاسی مجاهدین به اندازه ٔ ذره ای با برنامه ضد انقلابی لیبرالها در سالهای ۶۰-۵۶ و پس از آن تفاوت دارد ؟ مگر خمینی نیز هنگامیکه در پاریس به شکست انقلاب می اندیشید از "دمکراسی اسلامی" یاد نکرد ؟ آیا پنهان کردن تضادهای طبقاتی آنجاییکه بحث بر سر پیروزی و شکست انقلاب در میان باشد ، در زیر نام اسلام که به سهولت بورژوازی - و تا حدود زیادی حزب جمهوری اسلامی - را نیز شامل میشود و بهمان اندازه هر حرکت طبقات انقلابی را به جرگه کفر و زندقه رانده و تالان میکند جز خدمت به بورژوازی ومقاصد وی میتواند معنا و نتیجه دیگری داشته باشد ؟ موضوع انقلاب اکنون آنست که کدام طبقات، با کدام اهداف ، با کدام وسائل و شیوه‌ها علیه کدام طبقات قدرت را در دست می گیرند ؟ پرولتاریا نماینده و رهبر دمکراسی انقلابی میباشد و این فقط لیبرالها هستند که در پشت "دمکراسی اسلامی" دیکتاتوری بورژوازی وسیادت ارتجاع را ، که با منافع دمکراسی انقلابی در ضدیت مطلق قرار دارد مدافعه میکنند . بمجرد آنکه "دمکراسی اسلامی" شد آنگاه دیگر بهیچ نحوی انقلابی نخواهد بود بلکه ارتجاعی است و "دمکراسی ارتجاعی" همان لیبرالیسم ضد انقلابی ، همین جمهوری اسلامی تزئین شده میباشد . راه میان بر وجود ندارد : یا دمکراسی انقلابی پرولتری یا دمکراسی ارتجاعی اسلامی ! فقط کسی میتواند و ممکن است "جمهوری دمکراتیک اسلامی" را تشخیص ندهد که قبلا سیمای "بی آرایش" آنرا در "جمهوری اسلامی" مشاهده نکرده باشد . مطلوب برنامه مجاهدین ، جمهوری اسلامی بدون آخوند های طرفدار خمینی خواهد بود (البته این دسته از آخوند ها احتمالا در لحظات قیام و یا پیشاز آن "اعلام همبستگی" به دمکراسی اسلامی خواهند نمود !) ، آخوند ها باید عبا و عمامه اشان را کنار بگذارند تا جمهوری اسلامی دمکراتیک گردد ! حقیقتا لیبرالها نمی‌توانند در هیچ نکته اصولی با برنامه مجاهدین اختلاف داشته باشند ، درست همان طور که هیچ فصل مشترکی میان آنها و انقلاب موجود نیست . اگر بنی‌صدر در بهار ۶۳ طی انشعاب آرام و دوستانه "از شورای مقاومت ملی خارج گردید ، علتعمده نه "اختلاف بر سر اصول بلکه بر سر چگونگی و آنهم چگونگی پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق و برقراری صلح است . این اختلاف که از جانب لیبرالها تاکتیک تعرضیت ارتش در جنگ دفاعی و از جانب مجاهدین با برقراری صلح سازمان مجاهدین ودولت عراق "با برداشتن گام بسوی آزادی" بمیان کشیده شده در واقعیت امر چیست ؟ رهبر سازمان خود با عراق پیمان صلح امضاء نمود ، تا متقابلا مورد حمایت بورژوازی عراق و پاره‌ای امپریالیستها (مثلا فرانسه ، ...) قرار گیرد . طرح صلح مجاهدین بر مبنای آن قرار دارد که گویا "هر قدم بسوی صلح گامی است بسوی آزادی" بزعم آنها ، استقرار صلح صلحی که با برگرداندن لوله‌های تفنگ بسوی دشمن واقعی یعنی طبقه حاکمه و جمهوری اسلامی تامین نگشته بلکه حکومت ایران باید بدان تن در دهد و یا آنکه مردم وی را بدان به صلح وادارسازند ، خود بخود شرایط را برای تعویض حکومت فراهم میسازد : "جمهوری اسلامی خود را با جنگ سرپا نگاهداشته و پایان جنگ پایان عمروی میباشد" اما چنین موضعی ، هرچند شکست طلبی در آن بچشم میخورد ، آمیخته با لیبرالیسم است زیرا از سوئی خود را مستظهر به حمایت بورژوازی عراق و امپریالیسم فرانسه ... میسازد و از سوی دیگر هرقدر هم پاسیفیسم ناشی از چنین تاکتیکی (نه شکست طلبی بلکه طلب صلح بدون انقلاب) با عملیات میلیشیایی علیه سران حزب جمهوری و جمهوری اسلامی ترکیب شده باشد آیا جز بمعنای تقویت گرایشات "اصولی مطابق برنامه مجاهدین در حکومت فعلی است و به چه امید بسته‌اند : به اینکه مبارزه مردم در راه تحمیل صلح به جمهوری اسلامی "به کودتا منجر گردد ؟ کودتائی که یک واژه دمکراتیک را بر پیشانی رژیم کنونی میچسباند ؟ در غیر اینصورت چگونه هر گامی بسوی [illegible] آزادی [illegible]

طالبند ، بدون انقلاب و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ببار خواهد آورد ؟ بنی‌صدر و پاره‌ای دیگر از لیبرالها بعکس خواهان ادامهٔ جنگ تا پیروزی کامل ارتش هستند . لیبرالها دفاع‌طلب و طرفدار پیروزی جمهوری اسلامی در جنگ کنونی‌اند! از نظر بنی‌صدر پیروزی ارتش تفوق آن در سیاست داخلی در ایام صلح را بدنبال خواهد داشت . لیبرالها در ارگان سرکوب رژیم پایگاه "سنتی" خود را می‌بینند و برای آنها "گام بسوی آزادی عبارتست از: کودتا پس از جنگ!" . آیا چنین اختلافی در سیاست مجاهدین تغییری وارد ساخته است؟ وقتی سیاست "شکست‌طلبی" مجاهدین با پاسیفیسم و جلب حمایت بورژوازی و امپریالیسم همراه میگردد ، آنگاه دیگر انتظار چنین تغییری را نمی‌توان داشت هم مجاهدین ، هم بنی‌صدر و سایر لیبرالها ، آگاهانه جنگ را به انقلاب و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک نظامی بورژوازی مربوط نساخته و امر انقلاب را به دست بدست شدن ماشین دولتی خلاصه می‌کنند . هر دو عمده‌ترین مسئله انقلاب را مسکوت نهاده و بجای آن انفعال صلح‌طلبی یا فعالیت دفاع‌طلبی را اشاعه میدهند و در عوض به امکانات انتقال قدرت میاندیشند . ولی این اختلاف تاکتیکی هنوز از لحاظ محتوی خود چهارچوب لیبرالیسمی که مجاهدین و برنامه آنها را تسخیر کرده نشکسته است این اختلافی است پیرامون چگونگی تحول لیبرالیستی جمهوری اسلامی و در حوزهٔ همان برنامه لیبرال ضد انقلابی که از توده‌ها وسیله‌ای برای قدرتیابی خود میسازد و نه آنکه آنان را برای انقلاب به پیش رانند . اختلاف مذکور به کوچکترین تحولی در برنامه و خط‌مشی مجاهدین نیانجامید . اینکه لیبرالها در خارج از شورا میدان بیشتری دارند تا تشکیلات لیبرالی خود را سازمان داده و نه فقط سران مجاهدین بلکه توده‌های خرده‌بورژوازی هوادار این سازمان را به نحو تنگاتنگ و فشرده‌تری تحت هدایت خود بگیرند چه تاثیری در برنامه مجاهدین داشته است؟ اینکه لیبرالها امکانات دیگری را اضافه بر مجاهدین تعقیب می‌کنند ، چه تغییری در خط‌مشی سیاسی مجاهدین وارد ساخته است؟ هیچ! درست بهمان نحو که تغییر تاکتیک در سال ۶۰ ، بازرگان را وادار نساخت که از مجلس شورای اسلامی استعفا دهد! باید گفت بنی‌صدر علاوه بر این تمهیداتی بخرج داده و خواهد داد تا آن جناح معترض حزب جمهوری را که بتدریج براثر شکل‌یابی بورژوازی بوروکرات در راس جمهوری اسلامی با آن تعارضاتی یافته است با لیبرالها متحد سازد . ولی آیا این امر ناچیزترین دگرگونی بسود دمکراتیسم انقلابی و بر علیه دمکراتیسم اسلامی (لیبرالیستی) در مجاهدین پدید آورده است؟ پاسخ باز هم منفی میباشد دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری برای آنکه از مصائب جنگ ارتجاعی ، رنج و انقیاد در دست ملاکین و سرمایه‌داران رهائی یابند چاره‌ای ندارند جز آنکه از احزاب "خرده‌بورژوائی" که به دمکراسی اسلامی گرویده‌اند بگسلند ، بر ماهیت خیانت‌پیشه این احزاب وقوف یابند و از "هرگونه سازشکاری با بورژوازی استنکاف ورزند و بطور قطعی به کارگران انقلابی بگروند" . فقط طبقه کارگر انقلابی ، در صورت تشکل و اتحاد حزبی کمونیستی خویش از آن توان و قدرتی برخوردار است که با متحد کردن و رهبری همه نیروهای انقلاب ستون فقرات ارتجاع را درهم بکوبد ، و جنگ را پیروزمندانه به انقلاب علیه جمهوری اسلامی تبدیل کند و صلح را برقرار سازد ، مسئله ارضی را حل کند ، امر آزادی مردم را تحقق بخشد و علیه امپریالیسم بطور اساسی ستیز نماید .

x x x

اهمیت این موضوع از نقطه نظر پرلتاریای انقلابی که درسهای تاریخ انقلاب را معتبر میشمارد بیش از هر چیز در آن قرار دارد که تحولات سیاسی اخیر نه تنها تضعیف لیبرالیسم مجاهدین بلکه بسط دامنه فعالیت لیبرالیستی را در پی دارد .

لیبرالیسم خصومت آشتی ناپذیر منافع خویش را با پرولتاریا در انقلاب کنونی و با دمکراسی انقلابی که او نماینده‌اش میباشد ، بخوبی درک میکند و نمی‌تواند برای هر شرایط غیر قابل پیش‌بینی به تدارک قوا علیه نیروهای واقعی انقلاب نپردازد .

پرولتاریای آگاه ایران از سال ۵۶ بدینسو همواره با برنامه و انواع تاکتیکهای لیبرالی روبرو بوده و ماهیت آنها را در عمل با پوست و گوشت خود حس نموده است . معهذا پرولتاریا و کلیه توده‌های انقلابی نمی‌توانند و نباید ولو بقدر لحظه‌ای از یاد ببرند که چگونه جنبش انقلابی ۷-۵۶ با غلبه "دمکراتیسم اسلامی" که غیر از سلطنت مطلقه مذهبی سرمایه‌داران و زمینداران نیست ، به شکست انجامید به جای آزادی مردم ، ارتجاع بورژوازی قرار گرفت . و چگونه همین "دمکراسی" طی سه سال (۶۰-۵۷) در دفاع از حکومت سرمایه‌داران علیه دمکراسی انقلابی ، علیه کارگران ، دهقانان و زحمتکشان ایران شناعت و سبعیتی را بروز داد که نظیر آن بندرت دیده شده است .

همانطور که پرولتاریا در مبارزه برای آزادی ، صفوف جنبش و سازمان مستقل خود حزب کمونیست را از سایر

طبقات جدا نگاهمیدارد و هیچ گاه از یاد نمی برد که مبارزه در راه سوسیالیسم مستلزم مبارزه علیه انواع دمکراسی های بورژوائی است، همان طور که در متفقین امروزی‌اش که در راه آزادی باوی همراهند حزب پرولتاریا فردا را فراموش نمی‌کند بهمین ترتیب هم امروز صفوف دمکراسی انقلابی را باید از صفوف ضد انقلاب بطور کلی و لیبرالیسم بطور اخص متمایز سازد. منافع پرولتاریا ایجاب میکند که انقلاب ایران به جدی‌ترین، قطعی‌ترین و عمیق‌ترین نحو صورت گیرد و این میسر نمی‌شود مگر آنکه با در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و واژگونی رژیم موجود، دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان برقرار شود. پرولتاریا راه مماشات و همزیستی و مسالمت را با ارتجاع طی نخواهد کرد، زیرا این راه، راه شکست و تسلیم است. آنچه پرلتاریا برای آن می جنگد نه تزئین جمهوری اسلامی بلکه انقلاب و تصرف قدرت سیاسی بتوسط مردم و استقرار آزادی و تحقق دمکراتیک‌ترین تحولات اجتماعی میباشد. این کاملا بنفع پرلتاریا در راه انقلاب اجتماعی است و در عین حال پاسخ نهائی به تحول مرحله کنونی انقلاب ما محسوب میشود. هر آینه مجاهدین قادر باشند توده‌های وسیع خرده بورژوازی و یا بخشهائی از پرولتاریا و دهقانان را به مسیر دمکراسی اسلامی بکشانند، هر آینه پرولتاریا فاقد آن حزبی باشد که همه جد و جهد خود را در مرحله کنونی انقلاب در حفظ استقلال طبقاتی مبارزه پرولتاریا و هدف نهائی نموده، در اشاعه دمکراسی انقلابی پرولتری که یگانه آلترناتیو انقلابی وضعیت کنونیست و در تامین وحدت پرولتاریا و اتحاد نیروهای دمکراسی انقلابی بیدریغ‌ترین مساعی را بخرج دهد، هر آینه پرولتاریا قادر نباشد بر علیه این "دمکراسی ارتجاعی اسلامی"، دمکراسی انقلابی را در وسیعترین توده ها نافذ سازد، انقلاب یکبار دیگر در دستان بورژوازی به مسلخ کشانده خواهد شد. هیچ نیروئی بجز نیروی اتحاد کارگران و دهقانان و زحمتکشان توانا نیست ارکان سیادت ارتجاع را در هم شکند و انقلاب را قاطعانه پیروز سازد و هیچ طبقه‌ای بجز پرولتاریا که بیشترین منافع را در چنین تحول انقلابی دارد نمی‌تواند رهبر پیروزمند توده‌ها باشد و هیچ آلترناتیو دیگری بجز جمهوری دمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان این پیروزی را قطعی نمی‌سازد.

بدین منظور جنبش کمونیستی که رهبر طبقه کارگر انقلابی است، نباید با وقایعی از قبیل خروج بنی‌صدر از شورا آن واقعیت لیبرالیستی پوسیده و ارتجاعی که برنامه و خطمشی کنونی مجاهدین حمل میکند را ندیده بگیرد، بعکس با نیروئی صد چندان علیه این لیبرالیسم باید مبارزه کرد. وظیفه دمکراسی انقلابی کارگری در این خلاصه میشود که به دمکراتهای خرده بورژوا مدد رساند تا از زیر بار نفوذ ایدئولوژیکی سیاسی لیبرالیسم رها شوند و اردوگاه واقعی دمکراسی انقلابی، یعنی نه تنها اردوگاه بر علیه "جمهوری اسلامی بلکه بر علیه لیبرالیسم ضد انقلابی (جمهوری دمکراتیک اسلامی) را هر چه نیرومندتر فشرده‌تر و متحدتر سازند. وظیفه این دمکراسی آنست که مردم و در راس آنها طبقه کارگر را برای قطعیت بخشیدن انقلابی، نابودی واقعی رژیم جمهوری اسلامی از بنیاد و استقرار جمهوری دمکراتیک انقلابی و شورائی در ایران تربیت و متشکل کرده، بدون لحظه‌ای وقفه "دمکراسی اسلامی" "لیبرالیستی" و آزادی و انقلابی را که مجاهدین و ایضا همه لیبرالها بخاطر آن مبارزه میکنند افشا سازند.

آینده و پیروزی انقلاب ایران تماما در گرو تسخیر توده‌ها توسط دمکراسی انقلابی و از میدان بدر راندن و خنثی کردن و شکست دمکراسی اسلامی است. این وظیفه یکسره در عهده پرولتاریاست

× × ×

کارگران مبارز!
انقلابیون کمونیست!
به طرح برنامه حزب کمونیست انقلابی ایران بپیوندید!
با ما تماس بگیرید:

Postfach 410145
5300 Bonn 1
W-Germany